



◆ مقدمه :

در داستان های گذشته به انطباق بعضی از سنت های الهی بر انسان ها و جوامع گذشته پرداختیم و در تمامی آنها آنچه به عنوان محور اساسی بحث در ارتباط با صعود و سقوط امت ها و تمدن ها مطرح بود و سرنوشت جامعه را تنظیم و رقم می زد، تغییرات و تحولات درونی بود. یعنی همان سنت مهم الهی که در آیه ۱۱ سوره رعد بیان شده **ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم** یعنی خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند، و مادر شماره های قبل با ارائه نمونه های فردی و اجتماعی شاهد تحقق عینی این سنت و قانون الهی یعنی ارتباط تغییر درون با تغییر بیرون بودیم و دیدیم تمدن درخشان و بهره مند از انواع مواهب طبیعت همچون قوم سبا چگونه با انحطاط درونی و ناسپاسی و ستمگری، نعمت ها از آنها زایل شد و چنان متفرق شدند که جز نامی از آنها در صفحه های تاریخ نماند، و

نیز قوم بنی نظیر، قدرتمند، متنعم و متمکن عاد، هنگامی که از خدا اعراض نمودند، پیامبر و آیات خدا را تکذیب کردند. هشدارهای قوی و فعلی خداوند را نادیده گرفتند، عدالت اجتماعی را زیر پا گذاشتند و به ظلم و تعدی روی آوردند، این انحطاط و تغییر درون و سرپیچی از فطرت در ابتدا موجب تغییرات در بیرون و عالم طبیعت همچون عدم ریزش باران و گرفتاری به سختی و مشقت شد و چون این سنت خداوند هم در آنها اثر نکرد و باعث تغییر مطلوب و بازگشت به فطرت انسانی نشد و توصیه هود **الذکر** هم مبنی بر چنگ زدن به سنت استغفار و توبه مورد پذیرش واقع نشد به عذاب استیصال خداوند مجازات شدند، چنانچه گذشت.

◆ قوم یونس **الذکر** :

اکنون از قومی خواهیم گفت که این تغییر و دگرگونی در آنها عکس موارد مذکور بود یعنی تغییری مثبت و مطلوب و از فساد به صلاح می باشد که باید ببینیم براساس قانون و سنت مذکور در آیه ۱۱ رعد این تحول و دگرگونی مثبت چه تأثیری بر سرنوشت و حرکت تاریخی این اجتماع داشت.

در این رابطه موضوع داستان، قوم یونس به پیامبری حضرت یونس **الذکر** است که در سوره های متعددی از قرآن کریم از جمله، یونس، انبیاء، قلم و صافات سرگذشت او و قومش بیان شده است.

در سوره مبارکه انبیاء خداوند پس از اینکه سرگذشت پنج قوم از اقوام گذشته را بیان، و سرانجام غمبار و دردناک آنها را به خاطر عدم

تنبه و بیداری و تغییر درونی متذکر می شود که همگی به عذاب الهی گرفتار شدند پس از داستان این اقوام به ؛ ابراهیم ؛ موسی ؛ هارون ؛ الیاس و لوط و داستان قوم یونس می پردازد که داستان و سرنوشت آنها عکس اقوام مذکور قبلی است، قومی که بر اثر کفر و عناد و انحطاط فکری و درونی، عذاب الهی در چند قدمی آنها قرار گرفت ولی با اقدامی به موقع و تحولی درونی و واقعی، سرنوشت محتوم خود را تغییر دادند و بر قانون و سنت عذاب، سستی دیگر را حاکم نمودند.

◆ دو توبه زیبا به صورت فردی و جمعی

ما، در این داستان شاهد دو توبه زیبا به صورت جمعی و فردی هستیم، توبه در رحمتی است که سنت الهی بر آن قرار گرفته و به روی هیچ بنده ای و جامعه ای بسته نمی باشد و اگر واقعی باشد پذیرش آن از سوی خداوند حتمی است و نیز شاهد تحقق وعده الهی که در آیه ۵۲ هود آمده است خواهیم بود و آن رابطه توبه و استغفار و نزول برکات و باز شدن درهای رحمت الهی است و این همان سنت حتمی و لایتنجیر است الهی که به صورت مقید و شرطی در سوره اعراف بیان شده: **وَلَوْلَا اَهْلُ الْقُرَىٰ، اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَآءِ، وَاللَّارِضِ**. (۱)

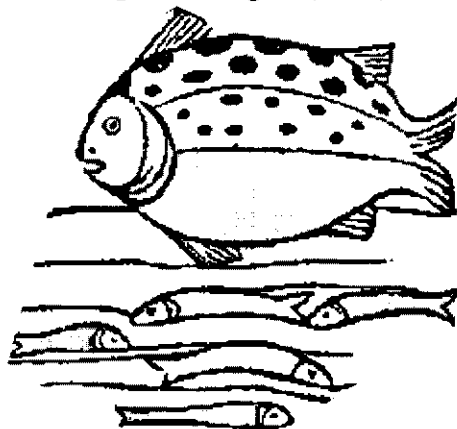
همان قانونی که هود برای عادیان بیان کرد و خواست که برای نجات و رهایی به این سنت الهی متوسل شوند ولی آنها نپذیرفتند و مورد غضب و سخط الهی واقع شدند. حال شاهد اجرای همان قانون، توسط قوم یونس هستیم که نتیجه آن نجات آنان از عذاب و خطر قریب الوقوع و مبدل شدن نعمت به نعمت است و نیز

خواهیم دانست که رفع عذاب از یک انسان یا یک جامعه ثابت و ملتجی سنت حتمی خداوند است.

◆ گزارشی کوتاه از زندگی حضرت یونس علیہ السلام:

حضرت یونس فرزند متی یکی از پیامبران بزرگ خداست که براساس آیات قرآن و بیان مفسران زمان رسالت او بعد از موسی و هارون (علیهم السلام) و محل مأموریت و تبلیغ او منطقه ای از عراق بنام نینوا بوده است. (۲)

و او در قرآن کریم ملقب به "ذَاللَّنُوْنِ" (۳) است و در سوره مبارکه قلم با تعبیر "صاحب حوت" از او یاد می شود و هر دو مورد یعنی کسی که مصاحب و همراه ماهی بوده است می باشد.



◆ "آغاز رسالت با دعوت به توحید:

یونس علیہ السلام همچون دیگر انبیاء الهی رسالت خود را با دعوت به توحید و مبارزه با جهل و بت پرستی آغاز نمود و پس از سال ها تلاش بی وقفه و عدم پذیرش رسالت و دعوت او از سوی قوم متعصب و متکبری که از نیاکان خود تقلید می کردند سرانجام آن پیامبر خستگی ناپذیر به ستوه آمد پس نفرینشان کرد و از خدا خواست تا عذابشان کند. (۴)

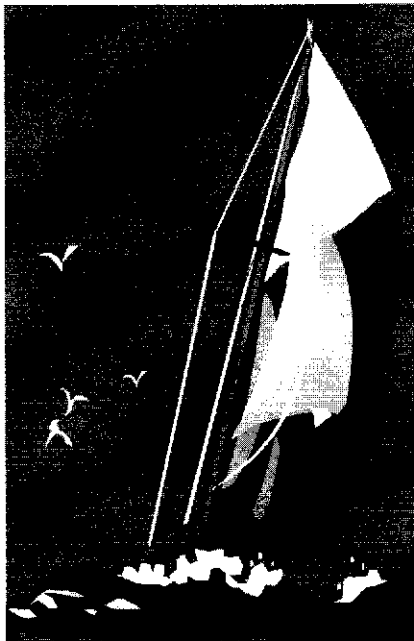
و هنگامی که عذاب الهی بر قوم او سایه انداخت و موعد آن نزدیک شد، از قوم خود در حالی که نسبت به آنها خشمگین بود از شهر خارج شد و به قصد یک سفر دریایی به طرف ساحل دریا رفت. در سوره صافات آمده "وَلَنْ يُّؤْنِسَ لِمَنِ الْمَرْسِلِينَ - إِذَا أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ" - "و یونس از رسولان ما بود، به خاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی مملو (از جمعیت و بار) فرار کرد." (۵)

◆ "از یونس به بنده فراری تعبیر می شود: در آیه ۱۴۰ سوره صافات از یونس به بنده فراری تعبیر می شود زیرا " (اباق) به معنای فرار کردن عبد از مولایش می باشد..... مراد از فرار کردن او به طرف کشتی این است که او از بین قوم خود بیرون آمد و از آنان اعراض کرد. و آن جناب هر چند در این عمل خود خدا را نافرمانی نکرد، و قبلاً هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود، ولیکن این عمل شباهتی تام بسفرار یک خدمتگزار از خدمت مولا داشت و به همین جهت خدای تعالی او را بـه کیفر این عمل بگرفت" (۶) چرا که از او ترک اولایی سرزده بود و آن، ترک نمودن مردم گنهکار و رهانمودن آنها قبل از رسیدن عذاب الهی بود و خواست خدای مهربان این بود که پیامبرش تا آخرین لحظات، طیبانه بر بالین بیماران جهل و گمراهی باقی بماند شاید که آنها بیدار شوند و در حقیقت عمل اولی و بهتر آن بود که صبر را بر هجرت ترجیح دهد.

◆ "تا آخرین مرحله انتظار پیروزی وجود دارد: چرا که مبلغ دین الهی و مربی جامعه انسانی باید مسؤلیت خویش را تا آخرین لحظه انجام

دهد... چون تا آخرین مرحله انتظار پیروزی وجود دارد، زیرا احاطه بر همه اسباب و علل و آگاهی از همه موانع در اختیار خداست و انسان وسیله ای بیش نیست زیرا او تنها چند صباحی را در این مقام و سنگر می ماند. آن کسی که کار را به مقصد و ثمر می رساند خداوند است. (۷)

◆ "برای خروج از بحران قرعه زدند: یونس عليه السلام پس از ترک قوم خود به کنار دریا آمد و بر یک کشتی مملو از بار و جمعیت سوار شد. طبق روایات ماهی عظیمی سر راه را بر کشتی گرفت، دهان باز کرد، گوئی غذایی می طلبد" (۸) و این در حالی بود که دریا متلاطم و طوفانی و کشتی هم سنگین بود و هر لحظه خطر غرق شدن کشتی وجود داشت و چاره ای جز سبک کردن کشتی نبود لذا تصمیم گرفتند بعضی از افراد را به دریا بیفکند و برای این منظور قرعه زدند "فَسَاهِمْ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ" - "یونس با آنها قرعه افکند و مغلوب شد." (۹)



◆ احتمال علت دیگری برای قرعه زدن:

علاوه بر علت مذکور که برای آن قرعه زدن یعنی سبک کردن کشتی علت دیگری هم به نظر محتمل می‌رسد و آن اینکه این اقوام بیشتر بت پرست و عقیده بر تثویب داشته‌اند و برای هر بخش از جهان یا تدبیرات امور قائل به رب‌النوع بوده‌اند، گویا رب‌النوع دریا را نهنگ یا بالن‌های بزرگ می‌دانستند و طوفان دریا را ناشی از خشم خدای دریا و در چنین شرایطی برای نجات و آرام شدن دریا چاره کار را در قربانی دادن می‌دانستند. پس براساس این عقیده قرعه زدن تا یک نفر را به‌عنوان طعمه ماهی به دریا بیندازند تا هم دریا آرام بگیرد و هم ماهی از سر راه کشتی به کنار رود.

به هر تقدیر آنچه که قرآن بیان می‌کند، اینکه آنها قرعه زدند و قرعه به‌نام او اصابت کرد، ولی او را به دریا نینداختند (شاید سیمای ملکوتی او مانع می‌شد که آنها او را به دریا بیندازند) و این قرعه را تا سه بار تکرار نمودند و هر بار به‌نام او درآمد، پس (یونس فهمید در این کار رمز و رازی هست (و خود را در حالیکه شب هنگام بود به دریا انداخت). (۱۰)

“فالتقمه الحوت و هو ملیم” ماهی عظیم او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود (۱۱). ماهی که در حقیقت مأمور و مجری فرمان الهی بود، او را بلعید البته چنین نیست که این موجودات در اعمالشان مستقل باشند، بلکه همه آنها سپاهیان حق و مجاری فیض خداوند می‌باشند: “لله جنود السموات والأرض” (۱۲)

◆ زمام هر جنبه به دست خداست:

اگر خداوند اذن تکوینی نمی‌داد، ماهی هرگز

یونس علیه السلام را نمی‌بلعید... چون زمام امور هر جنبه به دست خداست و خدا نیز به راه مستقیم آنها را هدایت می‌کند: “ما من دابة الا هو، اخذ بناصيتها لن ربي على صراط مستقیم” (۱۳). بلعیدن ماهی هم اسرار فراوانی داشت که یکی از آنها امتحان حضرت یونس علیه السلام و آموزش راه نجات از اندوه، به همگان بود. (۱۴)

◆ “یونس در شکم ماهی ندا داد...:

ماهی پس از بلعیدن، او را به قعر دریا فرو برد، یونس که خود مرشد مردم به سوی توحید بود، خیلی زود به خطای خود یعنی آن ترک اولیایی که انجام داده بود پی برد و براساس آگاهی شهودی و علم و بینش توحیدی که داشت با تمام وجود روی نیاز خود را به طرف خداوند برد و در آن ظلمات یعنی شکم ماهی، شب تار و قعر دریای تاریک با حالت پشیمانی و تضرع ندا داد “فنادی من الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین” - “در آن ظلمت‌ها (ای متراکم) صدازد: (خداوندا) جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم (۱۵).”

◆ “بدترین ظلمت:

“بدترین ظلمت، ظلمت بعد از رحمت حق است، چون ظلمت شب و دریا و شکم ماهی و مانند آن، ظلمات و حجاب‌های مادی است، عمده ظلمت، دوری از مقام الهی و ترک مسؤولیت خدایی است. حضرت یونس علیه السلام دارای کمال قرب الهی بوده است و چون اندک حجاب رقیق برای خواص و اولیای مخصوص، بساری از غم محسوب می‌شود، زیرا مانع تداوم بارقه الهی است، از این رو ندا داد و نیایش کرد. (۱۶)

“ان لا اله الا انت سبحانک” در این جمله

یونس عليه السلام از آنچه که عملش نمایش می داد بسزاری می جوید، چون عمل او که راه خود را گرفت و قومش را به عذاب خدا سپرد و رفت بدون اینکه از ناحیه خدا دستوری داشته باشد، - گرچه او چنین قصدی نداشت - این معناراً مثل می کرد که غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به او پناه برد. و چون عملش بیانگر چنین معنایی بود از این معنا بسزاری جست و عرضه داشت: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** "جز تو معبودی نیست و نیز چون این معنا را مثل می کرد که ممکن است به کارهای او اعتراض نمود، و بر او خشم گرفت، و نیز این تصور را به وجود می آورد که ممکن است کسی از تحت قدرت خدا بیرون شود، لذا برای عذرخواهی از آن گفت: **"سُبْحَانَكَ لَعْنَتُكَ مِنْ الظَّالِمِينَ"** - در این جمله به ظلم خود اعتراف کرد، چون عملی آورده که ظلم را مثل می کرد، هر چند که فی نفسه ظلم نبوده، و خود او هم قصد ظلم و معصیت نداشت، چیزی که هست خدای تعالی در این پیش آمد پیغمبرش را تأدیب و تربیت کرد تا با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم، (تا چه رسد به خود ظلم) شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد." (۱۷)



◆ نتیجه این اعتراف و این تسبیح:

نتیجه این تسبیح و این اعتراف خالصانه و توأم با ندامت و این کلماتی که بیانگر حال درونی او بود و به طور غیر صریح و در معنا درخواست نجات و رهایی از آن شرایط سخت را داشت خداوند در آیه بعد بیان نموده است **"فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ"** - "ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه نجاتش دادیم و اینگونه مؤمنان را نجات می دهیم." (۱۸)

◆ این نجات تنها به یونس اختصاص ندارد:

آنچه از این آیه و کلام خداوند استفاده می شود اینکه: **"این نجات بخشی اختصاص به یونس عليه السلام ندارد، یعنی نه خطر، مخصوص یونس است و نه نجات از آن مخصوص یونس بوده است، بلکه هر و امانده ای اگر اهل تسبیح باشد و ما را بخواند و به قسور یا تقصیر خویش اعتراف کند ما نجاتش می دهیم"** **"وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ"**. اگر خداوند سبحان در قصه حضرت یونس عليه السلام وعده عمومی نمی داد، احتمال آن که نجات از اندوه و رهایی از غم یا تسبیح و ندا و درخواست، اختصاص به آن حضرت می داشت، در ذهن خطور می کرد، ولی با تصریح به تعمیم نجات، هر گز این احتمال راه ندارد. گذشته از آن که فیض خداوند عام و وجودش تام است، هیچ گونه امتیازی جز در ناحیه قابل وجود ندارد." (۱۹) در آیه ۱۴۳ و ۱۴۴ از سوره مبارکه صافات آمده **"فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ - لَلْبُفْءِ فِي بَطْنِهِ الَّتِي يَوْمَ يَكْفُرُونَ"** - "اگر او اهل تسبیح حق نمی بود تا قیامت در شکم ماهی می ماند." (۲۰)

◆ تمثیلی از مولوی در اهمیت تسبیح:

مولوی در رابطه با نقش تسبیح در ارتقاء و تعالی روح با استفاده از داستان یونس عليه السلام و نجات او از شکم ماهی به خاطر تسبیح تمثیل زیبایی آورده:

این جهان دریا و تن ماهی و نه

یهونس محبوب از نور صیوع

گر مستبَح باشد از ماهی (هید

هزنه در وی هضم گشت و ناپدید) (۲۱)

سنت خداوند در مجازات‌ها:

نکته مهم دیگری که توجه بدان لازم است اینکه سنت خداوند در مجازات‌هایش بر دو گونه است. یکی عذاب استیصال است، یعنی مجازات نهایی که برای نابودی افراد غیر قابل اصلاح فرامی‌رسد که هیچ دعایی در آن موقع سودمند نیست چرا که بعد از فرو نشستن طوفان بلا، همان برنامه‌ها تکرار می‌شود.

دیگر مجازات‌های تنبیهی است که جنبه تربیتی دارد. او نشأت گرفته از لطف و رحمت خداوند نسبت به بندگانش می‌باشد؛ در این موارد به محض اینکه مجازات اثر خود را بخشید و طرف بیدار و متوجه شد بلافاصله از میان می‌رود.

و از اینجا روشن می‌شود که یکی از فلسفه‌های آفات و بلاها و حوادث ناگوار، همان بیدارسازی و تربیت است. (۲۲)

◆ سنت استجاب دعا:

سنت دیگری که در این داستان و بسیاری از داستان‌های دیگر قرآن جلوه‌گری می‌کند، سنت استجاب دعا است که خداوند در آیات متعدد وعده فرموده: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاتَّقِ الْقَرِيبَ أَحْسِبُ دَعْوَهُ الدَّلْعَ إِذَا دَعَانِ** - "و هنگامیکه بندگان من، از تو درباره من سؤال

کنند (بگو) من نزد یکم، دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم." (۲۳)

"**أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**" - "بخوانید مرا تا اجابت کنم شمارا." (۲۴)

◆ دعا یکی از مظاهر قضا و قدر:

باید به این حقیقت اذعان نمود که دعا از عوامل مؤثر در زندگی آدمی است، چرا که از نظر جهان‌بینی الهی جهان هم شنوا است و هم بینا، ندا و فریاد جاندارها را می‌شنود و به آنها پاسخ می‌دهد. به همین جهت دعا یکی از علل این جهان است که در سرنوشت انسان مؤثر است، جلو جریان‌هایی را می‌گیرد و یا جریان‌هایی به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، دعا یکی از مظاهر قضا و قدر است که در سرنوشت حادثه‌ای می‌تواند مؤثر باشد یا جلوی قضا و قدری را بگیرد **"الدَّعَا يَرُدُّ الْقَضَاءَ، [بَعْدَ مَا أُبْرِمَ] اِبْرَامًا"** (سفینه البحار، ماده دعاء) - "دعا قضا را بر می‌گرداند هر چند آن قضا محکم شده باشد" (۲۵) پس هر چند که هیچ معلولی بدون علت نیست و عالم بر اساس سلسله‌علل و معلومات در گردش است ولی منحصر نمودن در علل مادی خطایی آشکار است.

◆ سنت استجاب دعا در بسیاری از

داستان‌های قرآن:

و ما شاهد اجرای این سنت الهی در بسیاری از داستان‌های قرآن کریم هستیم، در سوره آل عمران آیات ۳۵ تا ۳۷ شاهد نذر و دعای مادر مریم (علیها سلام) هستیم که فرزندش را در راه خدا تحریر می‌کند و پس از تولد درباره او دعا می‌کند و نتیجه دعا و استعاذه او را که گفت: "وَ اِنِّي اُعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ" (۲۶) در جوانی مریم و آنگاه که فرشته

الهی به صورت جوانی زیبا در خلوتگاه او سر بر آورد مشاهده می کنیم که او هم در این شرایط سخت به خدا پناه می برد و از آن امتحان و آزمایش بزرگ پیروزمندانه بیرون می آید یا باید بین آن و دعای مادر ارتباط برقرار کرد.

حضرت زکریا را می بینیم که در سن پیری و در حالی که از نظر شرایط عادی، فرزنددار شدن امر محالی است ولی دعا می کند و دعای او به اجابت می رسد. (۲۷)

در جریان فرار موسی از مصر به مدین وقتی در امر سیراب کردن گوسفندان به آن دو دختر ناشناس کمک می کند و سپس به گفته قرآن رو به سایه می آورد و با جمله ای زیبا و بسیار مؤدبانه در آن شرایط سخت از خداوند درخواست کمک می کند "ربّ لما أنزلت الی من خیر فقیر" - "پروردگارا هر خیر و نیکی بر من بفرستی به آن نیازمندم" (۲۸) دعای او مستجاب می شود به گونه ای که نه تنها از آن شرایط سخت و تنهایی نجات می یابد بلکه بهترین شرایط برای او مهیا می شود، و به خانه پیامبر خدا حضرت شعیب راه می یابد و برکات بعدی آن که در سوره مبارکه قصص بیان شده است.

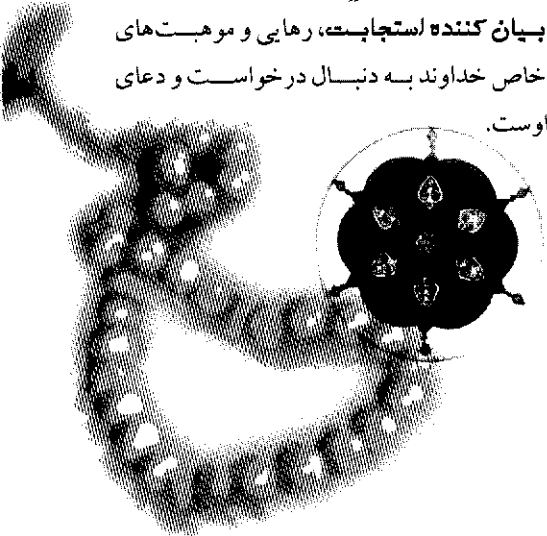
و نیز دعای سلیمان علیه السلام را در سوره مبارکه صاد می خوانیم:

"قال رب اغفر لی وهب لی مملکة لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب" (۲۹) که نتیجه این دعا و درخواست آن شد که خداوند حکومت و سلطنتی بی نظیر به او عطا نمود که ویژگی های آن در آیات ۳۶ تا ۴۰ همین سوره بیان شده است. و نیز در آیه ۴۱ همین سوره دعای ایوب علیه السلام سمبل صبر و مقاومت در آن شرایط سخت که مورد

انواع بلاها قرار گرفته را می خوانیم که به درگاه خداوند عرض حال نمود و در حقیقت درخواست رهایی از آن شرایط سخت را نمود.

"والذکر عبدنا ایوب اذا نادى ربّه انى مسنى الشیطان بنصب و ذلّ" و آیات ۴۲ و ۴۳

بیان کننده استجاب، رهایی و موهبت های خاص خداوند به دنبال درخواست و دعای اوست.



و نیز دعای نوح علیه السلام: دعای ابراهیم و اسماعیل و دیگر انبیاء الهی که همگی به اجابت می رسد.

◆ استجاب دعا سستی مشروط به دو شرط اساسی:

البته استجاب دعا سستی قطعی و لاینفکری مشروط است و به فرموده علامه طباطبایی، اگر دارای دو شرط اساسی باشد اجابت آن حتمی است "و آن اینکه خدای تعالی وعده" "اجیب دعوة الداع" خود را مقید کرده به قید "اذا دعان" ،،، و چون این قید چیزی زائد بر مقید نیست می فهماند که دعا باید حقیقتاً دعا باشد، آری وقتی می گوئیم: (به سخن ناصح گوش ده و وقتی ترانصیحت می کند) و یا (عالم را در صورتی که عالم باشد احترام کن) منظورمان این است که آن نصیحتی را باید گوش داد که متصف به حقیقت خیرخواهی باشد و آن عالمی را باید احترام کرد

که حقیقتاً عالم باشد، یعنی به علم خود عمل کند، جمله (اِذَا دَعَا) نیز همین را می فهماند که وعده اجابت هر چند مطلق و بی قید و شرط است، این شرط را دارد که داعی حقیقتاً دعا کند، و علم غریزی و فطریش منشأ خواسته اش باشد، و خلاصه قلبش با زبانش موافق باشد، چون دعای حقیقی آن دعایی است که قبل از زبان سر، زبان قلب و فطرت که دروغ در کارش نیست آن را بخواهد... پس سؤال فطری از خدای سبحان هر گز از اجابت تخلف ندارد، در نتیجه دعایی که مستجاب نمی شود و به هدف اجابت نمی رسد، یکی از دو چیز را فاقد است و آن دو چیز همان است که در جمله: "دَعْوَةُ الدَّاعِ اِذَا دَعَا" به آن اشاره شده، اول این است که دعا دعای واقعی نیست، و امر بر دعا کننده مشتبّه شده، مثل کسی که اطلاع دارد خواسته اش نشدنی است، و از روی جهل همان را درخواست می کند، یا کسی که حقیقت امر را نمی داند، و اگر بداند هر گز آنچه می خواست درخواست نمی کرد، مثلاً... اگر می دانست که بهبودی فرزندش چه خطرهایی برای او در پیش دارد دعا نمی کرد، حالا هم از جهل به حقیقت حال دعا کرده دعایش مستجاب نمی شود.

دوم این است که دعا، دعای واقعی است، لیکن در دعا خدا را نمی خواند به این معنا که به زبان از خدا مسألت می کند، ولی در دل همه امیدش به اسباب عادی یا امور وهمی است، اموری که توهم کرده در زندگی او مؤثرند پس در چنین دعایی شرط دوم (اِذَا دَعَا)، در صورتی که مرا بخواند) وجود ندارد چون دعای خالص برای خدای سبحان نیست، و در حقیقت خدا را

نخوانده چون آن خدایی دعا را مستجاب می کند که شریک ندارد، و خدایی که کارها را با شرکت اسباب و اوهام انجام می دهد، او خدای پاسخگوی دعا نیست، پس این دو طائفه از دعاکنندگان و صاحبان سؤال دعایشان مستجاب نیست، زیرا دعایشان دعا نیست، و یا از خدا مسألت ندارند چون خالص نیستند. (۳۰)

◆ "سرانجام یونس:

پس از این بیان مختصر در رابطه با سنت استجاب دعا بار دیگر به داستان و چگونگی نجات حضرت یونس عليه السلام و نیز سرانجام قوم او بر می گردیم.

نجات یونس از آن زندان استثنایی و وحشتناک پس از ذکر او، به اراده خداوند صورت پذیرفت و خلاصه آیات این است که یونس در شکم ماهی از تسبیح گویان شد و در نتیجه ما او را از شکم ماهی بیرون انداختیم و در بیرون دریا در زمینی که نه سایه داشت و نه سقف، پرت کردیم، در حالی که او بیمار و رنجور بود از این رو ما درخت کدورا که زود می روید، و برگ های پهن و پر دارد همچون سایبانی برای او رو باندیم تا در سایه آن بیاساید" و انبتنا علیه شجرة من يقطين". (۳۱)



◆ سرانجام قوم یونس:

و اکنون به سراغ قوم یونس می‌رویم تا ببینیم بر آنها چه گذشت "هنگامی که یونس با حالت خشم و غضب قوم را رها کرد و مقدمات خشم الهی نیز بر آنها ظاهر شد، تکان سختی خوردند و به خود آمدند، اطراف عالم و دانشمندی را که در میان آنان بود گرفتند، و بارهبری او در مقام توبه برآمدند.

در بعضی از روایات آمده است که آنها دسته جمعی به سوی بیابان حرکت کردند و بین زنان و فرزندان، و حیوانات و بچه‌های آنها، جدایی افکندند سپس گریه را سر دادند، و صدای ناله خود را بلند کردند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصیراتی که در باره پیامبر خدا یونس داشتند توبه کردند.

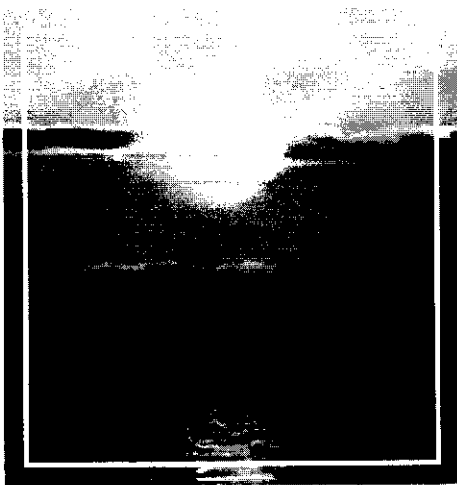
در اینجا پرده‌های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوهها ریخت و جمعیت مؤمن توبه کار به لطف الهی نجات یافتند.

یونس بعد از این ماجرا به سراغ قومش آمد تا ببیند عذاب بر سر آنها چه آورده است؟ هنگامی که آمد در تعجب فرو رفت که چگونه آنها در روز هجرتش همه بت پرست بودند ولی اکنون همه موحد خداپرست شده‌اند؟ (۳۲)

◆ نتیجه تحول درونی و بازگشت به موقع:

بله آنها برخلاف قوم عاد که حضرت هود آنها را به استغفار و توبه دعوت کرد و آنها نپذیرفتند و برخلاف قوم ثمود که حضرت صالح به آنها گفت شما سه روز فرصت دارید پس توبه کنید و آنها بر لحاجت و کفر خویش پایدار ماندند و توبه نکردند و عذاب، آنها را فرا گرفت، با تنبه و بازگشت به موقع قبل از فراهم آمدن شرایط کامل جریان سنت عذاب، استیصال و توبه

حقیقی و دگرگونی و تحول عمیق درونی بر سنت عذاب بنیان برکن و رسواکننده، سنت عفو، رحمت و رأفت خداوند را حاکم نمودند نکته شایان ذکر این که عذاب الهی دو گونه است: جسمانی و روحانی. عذاب جسمانی آن است که به بدن یا مال یا فرزند و مانند آن آسیبی برساند و عذاب روحانی آن است که از مقام‌های معنوی بکاهد و لذت مناجات با خدا را از کام انسان سلب کند و یا آبرو و حیثیت او را ببرد. به یقین عذاب روحانی بدتر از عذاب جسمانی است، چنانکه روح و همه شؤون آن قویتر از جسم و اوصاف و عوارض آن است. خداوند در باره قوم یونس می‌فرماید: ما آنها را رسوا نکردیم. ولی قوم مدین رسوا شدند. یعنی از این که جسمشان آسیب دید حیثیت تاریخی شان نیز لکه‌دار شد. قوم ثمود و عاد نیز بدین گونه رسوا شدند. خداوند آنها را مستأصل کرد و هم در تاریخ، مفتضحشان ساخت. اما قوم یونس که توبه کردند، مجدداً از لطف الهی برخوردار شدند و خداوند به آنها حیات و تمتع و بهره دوباره داد و حیثیت بخشید و پیامبرشان را برای ادامه رهبری آنها اعزام کرد." (۳۳)



”وَأرسلنا إلى مائة ألف أو يزيدون - فأمّنوا
فمّتعنا هم إلى حين” - ”و او را به سوی جمعیت
یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم، آنها ایمان
آوردند، از این رو تا مدت معلومی آنان را از
مواهب زندگی بهره‌مند ساختیم.” (۳۴)

◆ پیوندی روشن بین مسائل معنوی و حوادث جهان:

در پایان این داستان همانگونه که در ابتدا اشاره
کردیم بار دیگر تحقق سنت‌های الهی که در
آیاتی همچون ۹۶ اعراف و ۵۲ سوره هود بیان
شده است، شاهد بودیم و پیوند روشنی که این
آیات بین مسائل معنوی و مادی و حوادث جهان
برقرار نموده بودند و اعراض از خدا و غوطه‌ور
شدن در گناه و فساد را مایه ویرانی جامعه‌ها، و
توبه و بازگشت به خدا و صلاح را مایه آبادانی،
طراوت، خرمی و افزایش نعمت‌ها معرفی کرده
بود یک نمونه عینی دیگر را دیدیم و اینها همه
سنت‌های مشروطی است که با تحقق شرط جزاء
آن حتمی است و باز این اصل اساسی و این قانون
بی چون و چرا اثبات شد که **”لَنْ يَلْبِغُوا
بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ”**.



پی نوشت ها:

- ۱- اعراف/ ۹۶.
- ۲- ر.ک، تفسیر نمونه/ ج ۱۹/ ص: ۱۶۲.
- ۳- انبیاء/ ۸۷.
- ۴- ترجمه المیزان/ ج ۱۴/ ص: ۴۴۴.
- ۵- صافات/ ۱۳۹-۱۴۰.
- ۶- ترجمه المیزان/ ج ۱۷/ ص: ۲۴۷.
- ۷- سیره پیامبران در قرآن/ ج ۱۷/ ص: ۳۰۱.
- ۸- تفسیر نمونه/ ج ۱۹/ ص: ۱۵۵.
- ۹- صافات/ ۱۴۱.
- ۱۰- ر.ک، الکامل فی التاریخ/ تألیف محمد بن عبدالواحد الشیبانی
(م. ۶۳۰)/ دارالکتب العلمیه/ بیروت
- ۱۱- صافات/ ۱۴۲.
- ۱۲- فتح/ ۴.
- ۱۳- هود/ ۵۶.
- ۱۴- سیره پیامبران در قرآن/ ج ۷/ ص: ۳۰۳.
- ۱۵- انبیاء/ ۸۷.
- ۱۶- همان، ص: ۳۰۴.
- ۱۷- ترجمه المیزان/ ج ۱۴/ ص: ۴۴۵.
- ۱۸- انبیاء/ ۸۸.
- ۱۹- سیره پیامبران در قرآن/ ج ۷/ ص: ۳۰۵.
- ۲۰- صافات/ ۱۴۳-۱۴۴.
- ۲۱- مولوی امینوی/ نقل از کتاب گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر
نظم فارسی/ تألیف عبدالحمید حیرت سجادی/ موسسه
انتشارات امیر کبیر/ ص: ۲۹۷.
- ۲۲- تفسیر نمونه/ ج ۱۳/ ص: ۳۸۹.
- ۲۳- بقره/ ۱۸۶.
- ۲۴- غافر/ ۶۰.
- ۲۵- انسان و سرنوشت/ ۸۷.
- ۲۶- آل عمران/ ۳۶.
- ۲۷- آل عمران/ ۳۶.
- ۲۸- قصص/ ۲۴.
- ۲۹- ص/ ۳۵.
- ۳۰- ترجمه المیزان/ ج ۲/ ص: ۴۵ و ۴۶.
- ۳۱- صافات/ ۴۶.
- ۳۲- تفسیر نمونه/ ج ۱۹/ ص: ۱۶۰.
- ۳۳- سیره پیامبران در قرآن/ ج ۷/ ص: ۳۰۰ و ۳۰۱.
- ۳۴- صافات/ ۱۴۷ و ۱۴۸.

